

برهان نظم (۱) — تقریر برهان

- اهداف رفتاری : در پایان این درس، از دانشجو انتظار می‌رود :
- ۱- با استفاده از قرآن و سنت، نسبت نظم جهان خلقت و مبدأ هستی را تبیین کند.
 - ۲- ساختار برهان نظم را با استفاده از پدیده‌های منظم توضیح دهد.
 - ۳- تعریف نظم و شبهات پیرامون آن را ارائه دهد.
 - ۴- تقریرهای مختلف برهان نظم را شرح دهد و تفاوت میان آن‌ها را بازگو کند.

مقدمه

برهان نظم، یکی از رایج‌ترین براهینی است که بر وجود خدا اقامه شده است. این برهان تاریخ و عمری به بلندای عمر انسان دارد. آدمیان از دیرباز با مشاهده‌ی پدیده‌های منظم و هماهنگ، با این پرسش روبه‌رو بوده‌اند که نظم و هماهنگی موجودات معلول چیست؟ آیا خود اجزا با همکاری یکدیگر آن را پدید آورده‌اند یا این که ناظمی حکیم و با تدبیر این اجزا را با چنان دقتی، منظم کرده است؟ این درس واکاوی این پرسش‌ها و ارائه‌ی پاسخ مناسب به آن‌ها را برعهده دارد.

قرآن کریم و نظم جهان خلقت

قرآن مجید که معتبرترین کتاب آسمانی است، بر برهان نظم تأکید بسیار دارد؛ به‌طوری که انسان‌ها را دعوت می‌کند که در خلقت پیچیده‌ی موجودات، آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها تفکر کنند و همچنین دلالت نظم بر ناظم را بدیهی می‌داند؛ یعنی، انسان‌ها با کم‌ترین توجهی، اگر بخواهند، می‌توانند دست توانای خداوند علیم و حکیم را در ورای پدیده‌های منظم مشاهده کنند. چنان که در قرآن می‌خوانیم :

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ

نُصِبْتُ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ^۱

آیا به شتر نمی‌نگرید که چگونه آفریده شده و به آسمان چگونه برافراشته شده و به کوه‌ها چگونه نشانده شده و به زمین چگونه گسترده شده است. یادآوری کن، تو فقط یادآوری و بر آن‌ها مسلط نیستی.»
هم‌چنین، در آیه‌ی دیگر می‌خوانیم:

«إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبَآئٍ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ^۲»

به راستی در آسمان‌ها و زمین برای مؤمنان نشانه‌هایی است و در آفرینش خودتان و آنچه از انواع جنبنده‌ها پراکنده می‌گرداند برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است و نیز پیاپی آمدن شب و روز و آنچه خدا از روزی از آسمان فرود آورده و به وسیله‌ی آن، زمین را پس از مرگش زنده گردانیده است و [هم‌چنین در] گردش بادها [بر هر سو] برای مردمی که می‌اندیشند، نشانه‌هایی است. این [ها] است آیات خدا که به حق آن را بر تو می‌خوانیم؛ پس، بعد از خدا و نشانه‌های او به کدام سخن خواهید گروید.»

نظم خلقت در برخی از روایات

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در بیانات خود، بسیار بر برهان نظم تأکید می‌کنند؛ به‌طوری که به بسیاری از موجودات منظم از جمله مورچه، طاووس و ... اشاره می‌کنند و ظرافت‌های خلقت آن‌ها را برمی‌شمرند و در واقع به آدمیان توجه می‌دهند که با تأمل و تفکر در خلقت موجودات منظم، می‌توان به خداوند حکیم و با تدبیر پی برد.

ایشان به روشنی در تعبیری می‌فرمایند:

۱- «عَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَ هُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ^۳»

من تعجب می‌کنم از کسانی که مخلوقات الهی را می‌بینند و در وجود خدا تردید می‌کنند.»

۳- نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶

۲- جاثیه (۴۵)، آیه‌های ۳-۶

۱- غاشیة (۸۸)، آیه‌های ۱۷-۲۲

۲- «بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ»^۱

این خداست که با نشانه‌های تدبیر که در آفریدگانش دیده می‌شود، بر عقل‌ها آشکار شده است.»

۳- «كَفَى بِإِتْقَانِ الصَّنْعِ لَهَا آيَةً»^۲

در اتقان صنع (که همان نظم در مخلوقات است) نشانه‌ی کافی بر خداوند است.»

امام صادق - علیه السلام - نیز در باب نظم در جهان خلقت می‌فرماید:

حتی قرآن مجید در آیه‌ای می‌فرماید:

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳

مگر درباره‌ی خدا - پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین - تردیدی هست.»

از مجموع این بیانات روشن می‌شود که تفکر در ساختار منظم و پیچیده‌ی موجودات این عالم، موجب می‌شود که انسان به ناظم حکیم و علیمی اذعان کند.

ساختار مشترک برهان نظم

برهان نظم را می‌توان به صورت‌های مختلفی مطرح کرد که تمام آن‌ها، یک هسته‌ی مشترک دارند؛ از جمله:

مقدمه‌ی اول: عالم طبیعت، پدیده‌ای منظم است یا این که در عالم پدیده‌های منظم وجود دارد.

مقدمه‌ی دوم: هر نظامی بر اساس بداهت عقلی از ناظمی حکیم و با شعوری ناشی شده است که

۱- همان، خطبه‌ی ۱۸۲ ۲- همان، خطبه‌ی ۹۱

۳- العجب من مخلوق يزعم أن الله يخفي على عباده وهو يرى أثر الصنع في نفسه بتركيب يهتد عقله وتأليف يبطل حجة لعمري لو تفكروا في هذه الأمور العظام لعانوا من أمر التركيب البين، و لطف التدبير الظاهر و وجود الأشياء مخلوقة بعد أن لم تكن ثم تحولها من طبيعة الى طبيعة، و ضيعة بعد ضيعة، ما يدلهم ذلك على الصانع فانه لا يخلو شيء منها من أن يكون فيه اثر تدبير و تركيب يدل على أن له خالقاً مدبراً، و تأليف بتدبير يهتدي الى واحد حكيم

«عجیب است از آفریده‌ای که می‌پندارد خداوند از چشم‌بندگان مخفی است؛ در حالی که آثار صنع او را در ترکیب محیرالعقول و تألیف قاطع خلقت خود می‌بیند. به جانم سوگند، اگر در این امر بزرگ مانند ترکیب آشکار جهان و لطافت تدبیر ظاهر در آن، پیدایش مخلوقات از عدم و تحول آن‌ها از طبیعتی به طبیعت دیگر و از نقشی به نقش دیگر بیندیشند، دلایل وجود صانع را مشاهده خواهند کرد؛ زیرا هیچ پدیده‌ای نیست، مگر این که در آن، اثر تدبیر و ترکیب که دلالت بر خالق مدبر می‌کند، وجود دارد و تألیف مدبرانه‌ی آن انسان را به خدای واحد حکیم رهنمون می‌سازد.» (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۵۲).

۴- ابراهیم (۱۴)، آیه‌ی ۱۰

از روی علم و آگاهی خویش، اجزای پدیده‌ای منظم را با هماهنگی و آرایشی خاص و برای وصول به هدف مشخصی در کنار هم نهاده است.

بنابراین، عالم طبیعت بر اثر طرح و تدبیر ناظم با شعوری پدید آمده است. اما قبل از این که به تقریرهای مختلف برهان نظم اشاره کنیم، به تعریف مفهوم نظم می‌پردازیم.

تعریف مفهوم نظم

نظم از مفاهیمی است که معنای آن روشن و واضح است و در مقابل هرج و مرج و آشفتگی است. پدیده‌ی منظم، مجموعه‌ای است که اجزای آن به گونه‌ای با هم ارتباط دارند که در مجموع، هدف مشخصی را تعقیب می‌کنند. یا این که نظم، گرد آمدن اجزای متفاوت با کیفیت و کمیت ویژه‌ای در یک مجموعه است؛ به گونه‌ای که همکاری و هماهنگی آن‌ها، یک هدف معین را تأمین کند.

از این رو، نظم از سنخ معقولات ثانیه‌ی فلسفی است که ما به‌ازای مستقلی در خارج ندارد ولی منشأ انتزاع دارد. راه دیگر تعریف نظم، ارائه‌ی مصادیق آن است؛ یعنی، اگر مصادیق نظم را برشماریم، معنای نظم روشن می‌شود. در این جا به چند نمونه از مصادیق آن اشاره می‌کنیم:

۱- نظم زیبا شناختی؛ مانند: تابلوی نقاشی. آدمی با دیدن برخی از پدیده‌های منظم مبهوت و متحیر می‌ماند و از مشاهده‌ی آن‌ها لذت می‌برد. این پدیده‌های منظم می‌تواند، مانند برخی از تابلوهای نقاشی، مصنوع انسانی باشد یا مثل برخی موجودات طبیعی، مانند طاووس، مصنوع انسان نباشد.

۲- نظم غایی؛ مانند: ساختار موجودات زنده یا مصنوعات بشری. نظم غایی در آن جاست که ساختارها برای ایجاد یک نتیجه‌ی مشخص و با ارزش هماهنگ شده‌اند.^۱ اگر در مجموعه‌های منظم دقت کنیم، می‌بینیم که سه عنصر، سازنده‌ی اصلی مفهوم نظم است.

الف) طراحی و برنامه‌ریزی دقیق

ب) سازماندهی حساب شده

پ) هدف داشتن.

اگر مجموعه‌ای فاقد یکی از عناصر باشد، آن مجموعه منظم نخواهد بود.

نقد و نظر

جان هاسپرز، از منتقدان برهان نظم، درباره‌ی مفهوم نظم، اشکالی وارد کرده است؛ او می‌گوید:

مفهوم نظم، مفهوم روشنی نیست و انسان‌ها برداشت یکسانی از آن ندارند. پدیده‌ای که برای کسی منظم به نظر می‌رسد، برای دیگری غیر از آن است؛ برای مثال، تابلویی که برای مشاهده‌کننده‌ای، منظم به نظر می‌رسد، برای دیگری بی‌نظم جلوه می‌کند^۱ یا لکه‌های جوهری که برای کسی منظم به نظر می‌رسد، برای دیگری منظم به نظر نمی‌رسد.^۲

آیا اشکال ارائه شده وارد است؟ چرا؟

تقریرهای مختلف برهان نظم

برهان نظم را می‌توان به سه صورت مطرح کرد: ۱- برهان هدفمندی، ۲- برهان نظم از موارد جزئی، ۳- برهان هماهنگی در کل عالم.

۱- برهان هدفمندی

در این برهان بر جنبه‌ی هدفداری موجودات منظم تأکید شده است. ما مشاهده می‌کنیم که پدیده‌های منظمی را که همواره به سمت غایتی در حرکت‌اند و از سویی، آن‌چه فاقد علم و آگاهی است نمی‌تواند به سوی غایتی حرکت کند مگر این که موجودی برخوردار از علم و هوش و تدبیر آن را هدایت کند. موجودات منظم، خود فاقد علم و آگاهی‌اند؛ بنابراین موجودی آگاه و با تدبیر، آن‌ها را به سمت غایتشان هدایت می‌کند. مصداق این موجودات منظم می‌توانند، هم حیوانات و هم گیاهان، باشند.

قرآن مجید در آیاتی به این تقریر از برهان نظم اشاره می‌فرماید و می‌گوید که این، خداست که با هدایت خویش چنان تدبیر می‌کند که گیاهان همواره، میوه‌های زیبا و گوارا تولید کنند.

«وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ طَلْعِهَا قَنَوانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ

^۱— John Hospers, *An Introduction to Philosophical Analysis*, P.459

^۲— David, Pailin, *Groundwork of Philosophy of Religion*, P.168

وَالْإِنَّمَانُ مُضْتَبْهًا وَغَيْرَ مُتَسَابِهٍ انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^۱

و اوست کسی که از آسمان، آبی فرود آورد، پس به وسیله‌ی آن از هر گونه گیاهی برآوردیم و از آن جوانه سبزی خارج ساختیم که از آن‌ها دانه‌های متراکمی بر می‌آوریم و از شکوفه‌ی درخت خرما خوشه‌هایی است نزدیک به هم و باغ‌هایی از انگور و زیتون و انار- همانند و غیر همانند - خارج کردیم. به میوه‌ی آن، وقتی ثمر دهد و به [طرز] رسیدن‌اش بنگرید. قطعاً در این‌ها برای مؤمنان نشانه‌هایی است.»

هم‌چنین امیر مؤمنان علی - علیه‌السلام - در تعبیری به این تقریر اشاره کرده‌اند:

«يَذِكُ نَاصِيَهُ كُلَّ دَابَّةٍ وَإِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ^۲»

زامان هر جنبه‌ای به دست توست و بازگشت هر آفریده‌ای به سوی توست.»

از این بیانات به خوبی برمی‌آید که هدایتگر حکیم و عالمی در پس موجودات این عالم وجود دارد که آن‌ها را به سوی هدفشان رهنمون می‌کند.

نقد و نظر

اگر در این‌جا گفته شود که آنچه موجودات ناآگاه را به سوی هدفشان هدایت می‌کند قوانین علمی حاکم بر آن‌هاست نه خدا، چه پاسخی می‌توان داد؟

۲- برهان نظم از موارد جزئی

در این تقریر، از موارد جزئی نظم به ناظم حکیم پی برده می‌شود. هنگامی که به موجودات این عالم نگاه می‌کنیم، سازماندهی حساب شده و برنامه‌ریزی دقیق را در آن موجود، احساس می‌کنیم اما چنین نظم‌ی به‌طور خود به‌خودی رخ نمی‌دهد؛ بنابراین، در ورای چنین موجودات منظمی، ناظم حکیم و علیمی وجود دارد که از سر حکمت و آگاهی چنین موجودات منظمی را پدید آورده است.

با پیشرفت علوم تجربی و کشفیات رموز عالم هستی، برهان نظم جلوه و عظمت بیش‌تری پیدا کرده است.

برای نمونه ویلیام پالی، فیلسوف قرن هیجدهم، در کتاب «الهیات طبیعی» به موارد زیادی از مصادیق نظم اشاره می‌کند؛ برای مثال، در مورد ساختار چشم به شیوه‌هایی تأکید ورزیده که در آن‌ها

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۹

۱- انعام (۶)، آیه‌ی ۹۹

اجزای مختلف چشم برای بینایی به روش پیچیده‌ای همکاری می‌کنند. او چنین استدلال می‌کند که فقط در صورت فرض یک ناظم و مدبر فرا طبیعی است که سازگاری اجزا در جهت هدف معین تبیین می‌شود. این ادعا که سازگاری فقط با فرض وجود ناظم می‌تواند تبیین شود، حاق و جان برهان نظم است. پالی چشم را با یک ساعت، مقایسه و چنین استدلال می‌کند: اگر شخصی که در یک جزیره‌ی دور افتاده زندگی می‌کند ساعتی را بیابد، او این فرض را که این ساعت را موجود هوشمندی ساخته است، تصدیق می‌کند؛ به همین دلیل، انسان محق است که با بررسی چشم خود، این نتیجه را بگیرد که آن را موجود هوشمندی ساخته است؛ یعنی، همان‌طور که اجزای ساعت برای نشان دادن وقت هماهنگ شده‌اند و می‌فهمیم که این هماهنگی از فعالیت خلاق یک سازنده ناشی شده‌است، به همین ترتیب، در موارد طبیعی سازگاری که منشأ آن‌ها روشن نیست تنها طریقی که آن‌ها را معقول می‌سازد این است که فرض کنیم آن‌ها از ناظم با شعوری ناشی شده‌اند. از آن‌جا که ما هیچ ناظم و طراح را مشاهده نمی‌کنیم باید یک ناظم و طراح نامرئی را در پشت این صحنه فرض کنیم و هم‌چنین مطرح می‌کند که نظم باید ناظم داشته باشد و ناظم باید شخص باشد و آن شخص خداست.^۱

پالی هم‌چنین خاطر نشان می‌کند که ما نباید عملکرد هر جزء یا عملکرد یک ساختار را بفهمیم تا ببینیم که آن، محصول نظم است. توانایی موجود برای تولید مجدد خودش یک علامتی از نظم خلاق و کاملاً ماهرانه است و موارد نقص و بی‌نظمی در یک ساختار مانع از آن نیست که آن ساختار منظم باشد.^۲

قرآن و ائمه‌ی معصومین – علیها السلام – بر تفکر بر مصادیق نظم بسیار تأکید کرده‌اند. قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

«إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۳

به راستی در آسمان‌ها و زمین، برای مؤمنان نشانه‌هایی است.»

امیرمؤمنان علی – علیه السلام – به مصادیق زیادی از نظم از جمله طاووس، مورچه، ملخ و ... اشاره می‌فرماید و آن‌ها را نشانه‌ای برای خداوند حکیم و علیم می‌داند:

«وَمِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقَ الطَّاوُوسِ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ وَنَضَدَ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ بَجَنَاحٍ أَشْرَجَ قَصْبُهُ وَذَنْبُ أَطَالِ مَسْحَبُهُ. إِذَا دَرَجَ إِلَى الْأَشْيِ نَشَرَهُ مِنْ طِيَّةٍ

^۱– John, Hick, *Philosophy of Religion*, P.23

^۲– David, Pailin, *Groundwork of Philosophy of Religion*, P.166

^۳– جاثیه (۴۵)، آیه‌ی ۳

و سَمًا به مَطْلًا عَلَى رَأْسِهِ كَأَنَّهُ قَلْعٌ دَارِيٌّ عُنْجَه نَوْتِيَه. يَخْتَالُ بِالْوَانِه وَ يَمِيسُ بِرِيفَانِه ...^۱
و شگفت‌انگیزترین پرندگان در آفرینش، طاووس است که آن را در استوارترین
هیئت پرداخت و رنگ‌های آن را به نیکوترین ترتیب مرتب ساخت. با پری که نای
استخوان‌های آن را به هم درآورد، و دُمی که کشش آن را دراز کرد. چون به سوی ماده
پیش رود، آن دم درهم پیچیده را وا سازد و بر سر خود برافرازد، که گویی بادبانی است
برافراشته و کشتیبان زمام آن را بداشته به رنگ‌های خود می‌نازد و خرامان خرامان دُم
خود را بدین سو و آن سو می‌برد و سوی ماده می‌نازد ...»

اگر آن را همانندی کنی بدان چه زمین رویانیده، گویی گل‌های بهاره است و از این
سوی و آن سوی چیده و اگر به پوشیدنی‌اش همانندسازی، هم چون حله‌هاست نگارین
و فریبا، پا چون برد یمانی زیبا و اگر به زیورش همانند کنی، نگین‌هاست رنگارنگ، در
سیم‌ها نشانده خوش‌نما چون نقش ارژنگ.
بنابراین تأمل و تفکر در موارد جزئی، نظم ما را به ناظمی حکیم و علیم که خدا نام دارد،
می‌رساند.

۳- برهان هماهنگی در کلّ عالم

این تقریر از برهان نظم بر هماهنگی و نظم کلّ عالم تأکید دارد تا ناظم حکیم را برای کلّ عالم
اثبات کند. چنین هماهنگی را می‌توان از ارتباط و سازواری اجزای عالم با همدیگر به اثبات رساند.
پیشرفت در علوم تجربی این نکته را به اثبات رسانده است که اجزای این عالم آن چنان سازوار
تنظیم شده‌اند که زندگی را در این عالم ممکن ساخته است. اگر فاصله‌ی خورشید از حدی که برای
آن تنظیم شده است کم‌تر یا بیش‌تر شود، دیگر ادامه‌ی حیات میسر نیست. قرآن مجید و بیانات ائمه‌ی
معصومین گویای این مطلب است؛ برای نمونه، امیرمؤمنان علی - علیه السلام - می‌فرماید:

۱- «ثُمَّ انْشَأَ الْخَلْقَ إِثْنَاءَ ... وَ لَمْ يَبْنِ مَخْتَلِفَاتُهَا؛^۲

خداوند آفرینش را آغاز کرد ... و اجزای مخالف را با هم سازوار ساخت.»

۲- «و فَسَحَ بَيْنَ الْجَوِّ وَ بَيْنَهَا وَ أُعِدَّ الْهَوَاءُ مَتْنَسِمًا لِسَا كُنْهَا وَ أَخْرَجَ إِلَيْهَا أَهْلَهَا
عَلَى تَمَامٍ مَرَافِقَهَا ثُمَّ لَمْ يَدْعُ جُزْءَ الْأَرْضِ الَّتِي تَقْصُرُ مِائَةُ الْعِیُونِ عَنْ رَوَائِبِهَا وَ لَا تَجِدُ
جَدَاوِلَ الْإِنْهَارِ ذَرِيعَةً إِلَى بُلُوغِهَا هِيَ انْشَأَ لَهَا نَاشِئَةً سَحَابٌ تَحِييُ مَوَاتَهَا وَ تَسْتَخْرِجُ
نَبَاتَهَا؛^۳

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۵

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱

۳- همان، خطبه‌ی ۹۱

پس خدای، فضای میان زمین و آسمان را فراخ ساخت و هوا را برای نفس کشیدن بپرداخت و اهل زمین را در آن ساکن فرمود، با آن چه بایسته آنان می‌بود؛ و زمین‌های خشک را که آب چشمه‌ها نتوانست خود را به راستی و بلندی‌های آن رساند و جوی‌های خرد و بزرگ در رسیدن بدان زمین‌ها درماند و انگذاشت. ابرهایی آفریده و بر آن زمین‌ها بگماشت تا مرده آن را زنده گرداند و گیاه آن را برویاند.»

امام صادق - علیه السلام - نیز در این باره می‌فرماید :

«یا مفضل، اَوَّلُ الْعِبَرِ وَالْاَدْلَةُ عَلَى الْبَارِي جَلَّ قَدْسُهُ تَهْيِئَةُ هَذَا الْعَالَمِ وَتَأْلِيفُ اجْزَائِهِ وَنَظْمُهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ فَإِنَّكَ إِذَا تَأَمَّلْتَ الْعَالَمَ بِفِكَرِكَ وَمِيزَتَهُ بِعَقْلِكَ وَجَدْتَهُ كَالْبَيْتِ الْمَبْنِيِّ الْمَعْدَّ فِيهِ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ عِبَادُهُ فَالَسَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ كَالسَّقْفِ، وَالْأَرْضُ مَمْدُودَةٌ كَالْبَسَاطِ وَالنَّجُومُ مَنْضُودَةٌ كَالْمَصَابِيحِ، وَالْجَوَاهِرُ مَخْزُونَةٌ كَالذَّخَائِرِ وَكُلُّ شَيْءٍ فِيهَا لِشَأْنِهِ مَعْدٌّ، وَالْإِنْسَانُ كَالْمَمْلُوكِ ذَلِكَ الْبَيْتِ وَالْمَخُولُ جَمِيعُ مَا فِيهِ، وَضُرُوبُ النَّبَاتِ مَهْيَأَةٌ لِمَآرِبِهِ، وَصُنُوفُ الْحَيَوَانَ وَصُرُوفُهُ فِي مَصَالِحِهِ وَنَافِعِهِ فِي هَذَا دَلَالَةٌ وَاضِحَةٌ عَلَى أَنَّ الْعَالَمَ مَخْلُوقٌ بِتَقْدِيرٍ وَحِكْمَةٍ وَنَظَامٍ وَمَلَائِمَةٍ وَأَنَّ الْخَالِقَ لَهُ وَاحِدٌ الَّذِي أَلْفَهُ وَنَظَّمَهُ بَعْضًا إِلَى بَعْضٍ»^۱

ای مفضل، نخستین عبرت و دلیل بر خالق جل و علا، هیئت بخشیدن به این عالم و گردآوری اجزا و نظم آفرینی در آن است؛ از این رو، اگر با اندیشه و خرد در کار عالم، نیک و عمیق تأمل کنی، هر آینه آن را چون خانه و سرایی می‌یابی که تمام نیازهای بندگان خدا در آن آماده و گرد آمده است. آسمان، همانند سقف، بلند گردانیده شده، زمین به سان فرش گسترانیده شده، ستارگان چون چراغ‌هایی چیده شده و گوهرها همانند ذخیره‌های در آن نهفته شده و همه چیز در جای شایسته‌ی خود چیده شده است. آدمی نیز چون کسی است که این خانه را به او داده‌اند و همه چیز آن را در اختیارش نهاده‌اند. همه نوع گیاه و حیوان برای رفع نیاز و صرف در مصالح او در آن مهیاست. این‌ها همه دلیل آن است که جهان هستی با اندازه‌گیری دقیق و حکیمانه و نظم، تناسب و هماهنگی آفریده شده است. آفریننده آن یکی است و او همان شکل‌دهنده، نظم آفرین و هماهنگ کننده‌ی اجزای آن است.»

از این بیانات به‌خوبی بر می‌آید که جهان یک مجموعه‌ی هماهنگ است که از سر حکمت و علم

و تدبیر آراسته شده است و این هماهنگ کننده و نظم دهنده‌ی این مجموعه، کسی جز خدا نیست و اگر خدایی جز خدای یگانه وجود داشت، عالم تباه می‌شد.

چنان‌چه در قرآن آمده است :

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۱

اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز الله وجود داشت، تباه می‌شدند.»

پرسش‌ها

- ۱- برهان نظم را به طور مختصر بیان کنید.
- ۲- مفهوم نظم را تعریف کنید.
- ۳- برهان هدفمندی را به اختصار توضیح دهید.
- ۴- برهان نظم را از موارد جزئی توضیح دهید.
- ۵- برهان هماهنگی در کل عالم را توضیح دهید.

فعالیت خارج از کلاس

با بررسی کتاب‌های دینی دوره‌ی راهنمایی و متوسطه، گزارشی از نحوه‌ی استفاده از برهان نظم را ارائه کنید. در کتاب‌های مذکور بر کدام یک از تقریرهای برهان نظم تأکید شده است؟

۱- انبیاء (۲۱)، آیه‌ی ۲۲

برهان نظم (۲) — اشکالات و شبهات

اهداف رفتاری : در پایان این درس، از دانشجو انتظار می‌رود :

- ۱- اشکالات بر برهان نظم و پاسخ‌های مناسب هر یک از آن‌ها را ارائه کند.
- ۲- ناقدان برهان نظم را نام ببرد و منشأ نقد ارائه شده توسط آنان را تشخیص

دهد.

۳- نسبت میان نظریه‌ی تکاملی داروین و برهان نظم را تبیین کند.

۴- محدوده‌ی برهان نظم را مشخص کند.

۵- با مقایسه‌ی برهان امکان و وجوب و برهان نظم، تفاوت‌های آن دو را تشخیص

دهد.

مقدمه

در درس قبل، از رهگذر آیات قرآن کریم و سنت معصومین — علیهم السلام — به جهان خلقت به عنوان آیه‌ای که تبیین کننده‌ی رابطه‌ی خدا و هستی است، پرداختیم و با یکی از رایج‌ترین براهین اثبات وجود خدا، یعنی برهان نظم و تقریرهای سه‌گانه‌ی آن، برهان هدفمندی، برهان نظم از موارد جزئی و برهان هماهنگی در کل عالم آشنا شدیم. اکنون در پی آن هستیم که بدانیم :

آیا درباره‌ی برهان نظم، اشکال یا اشکالاتی مطرح شده است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، این اشکالات کدام‌اند؟ از سوی چه کسانی مطرح شده‌اند؟ بر کدام یک از بخش‌های برهان اشکال وارد شده است؟ آیا اشکالات مطرح شده وارد هستند یا خیر؟ و

۱- هیوم و اشکالات برهان نظم

هیوم در کتاب «محواراتی درباره‌ی دین طبیعی» اشکالاتی به برهان نظم وارد می‌کند این اشکالات عبارت‌اند از:

۱- شباهت زیادی بین مصنوعات انسانی و آثار طبیعی وجود ندارد تا نتیجه بگیریم که چون مصنوعات انسانی از روی فکر و اندیشه ساخته شده‌اند پس آثار طبیعی هم از روی فکر و اندیشه ساخته شده‌اند. ما از تجربه آموخته‌ایم که مصنوعات انسانی نتیجه‌ی طرح و تدبیر است ولی چنین تجربه‌ای از موجودات طبیعی نداریم و نمی‌دانیم آن‌ها چگونه به وجود آمده‌اند.^۱

نقد و نظر

آیا نقد ارائه شده توسط هیوم وارد است؟ برای پاسخ به این سؤال می‌توانید از مبحث «سنخیت علت و معلول» استفاده کنید.

۲- ایجاد مصنوعات با طراحی انسانی ذاتاً معقول‌تر از ایجاد موجودات بر اثر تولیدمثل بیولوژیکی نیست و می‌پرسد که چرا ما اولی - نه دومی - را به عنوان مدل خلقت جهان اخذ می‌کنیم؟ حتی اگر ما بپذیریم که جهان نمایانگر نظم است، به چه دلیل این فرض که جهان توسط یک موجود ذی شعور و طراح خلق شده است، موجه‌تر از این فرض است که بگوئیم جهان مولود اتحاد جنسی دو جهان دیگر که هم چون پدر و مادر این جهان‌اند، است.^۲

در جواب هیوم می‌توان گفت که خلقت بر خلاف تولید نسل تبیین کامل‌تر و قانع‌کننده‌تری عرضه می‌کند؛ زیرا تولید نسل عبارت است از تکثیر فرد دیگری از همان نوع؛ بنابراین، پای موجود دیگری از همان نوع به میان می‌آید که در مورد آن دقیقاً همان سؤال مطرح می‌شود. اگر ما در ابتدا سؤال کنیم که «چرا خرگوش اندامی دارد که مناسب با برآورده کردن نیازهایش است؟»، این پاسخ که آن خرگوش از خرگوش دیگری با همان تناسب بدنی ناشی شده است، قانع‌کننده نیست؛ اما اگر بتوانیم بپذیریم که این خرگوش به‌طور ارادی آن چنان ساخته شده است که بتواند نیازهایش را برآورده سازد یا بر اثر طراحی و تدبیر ناظم حکیم این گونه ساخته شده است، پاسخ مناسبی داده‌ایم.^۳ هم‌چنین، فرضیه‌های دیگر نیز کامل و قانع‌کننده نیستند؛ مثلاً این فرضیه که تمام موجودات این عالم بر اثر برخورد تصادفی عناصر

^۱ - Popkin and Stroll, *Philosophy Made Simple*, P.146

^۲ - پاپکین و استرول، کلیات فلسفه، ترجمه‌ی جلال‌الدین مجتوبی، ص ۲۱۲

^۳ - پل ادواردز، همان، ص ۷۹

^۴ - همان، ص ۲۱۳

اولیه‌ی متحرک به هم به وجود آمده‌اند، فرضیه‌ای است که ذهن و ضمیر انسان از پذیرش آن امتناع می‌ورزد و مخالف قواعد عقلی و بدیهی است؛ بنابراین، این فرضیه که نظم در عالم، محصول طراحی ناظم حکیم و عالم جهان است، معقول‌ترین و قانع‌کننده‌ترین فرضیه است.

۳- اگر نظم در جهان با ذهن الهی تبیین شود، ذهن الهی نیز مصداقی از نظم است که به اندازه‌ی نظم جهان نیازمند تبیین است. اگر بگویید نظم در ذهن الهی ذاتی است، چرا نگوئیم که نظم در جهان ذاتی است.

در مقابل این انتقاد می‌توان گفت که هر چند به نظر شما این تبیین مشکلاتی را به دنبال دارد اما این مشکل، مشکل قبلی نیست و اگر ما هر تبیینی را که مشکلات تازه‌ای به دنبال دارد رد کنیم، باید همه‌ی علوم را کنار بگذاریم.^۱ به علاوه، اصل اشکال صحیح نیست. در جای خود به اثبات رسیده است که هر صفت یا کمال یا به نحو ممکن وجود دارد یا به نحو واجب. به عبارتی، موجودات دو قسم‌اند: یا «واجب‌الوجود» و مستقل از هر موجودی‌اند یا «ممکن‌الوجود» و وابسته به موجود دیگری‌اند و هر کدام از این دو قسم، ویژگی‌های خاص خود را دارند؛ برای مثال، در بحث کنونی اگر نظم بخواهد ذاتی موجودی باشد، دارای ویژگی‌های خاصی است که عناصر مادی این جهان نمی‌توانند این ویژگی‌ها را دارا باشند؛ یعنی عالم، قادر و زنده باشند؛ پس به اجبار باید بگوییم نظم نمی‌تواند ذاتی این جهان باشد؛ پس نظم، ذاتی موجود دیگری است که خصیصه‌ی مادی بودن را دارا نیست.

۴- در عالم شر وجود دارد؛ پس نمی‌توان صفات اخلاقی را از طریق برهان نظم به ناظم الهی نسبت داد.

در پاسخ به این انتقاد هیوم می‌گوییم: ما با برهان نظم فقط می‌خواهیم علم، شعور و آگاهی را برای ناظم این جهان اثبات کنیم. صفات دیگر این ناظم الهی را از راه‌ها و استدلال‌های دیگر به اثبات می‌رسانیم و حتی اگر گفته شود، با وجود شرور در عالم نمی‌توان علم نامتناهی را به ناظم الهی نسبت داد. در جواب می‌گوییم: اولاً راه حل‌هایی برای مسئله‌ی شرور مطرح شده است و در ضمن، ما در پی آن نیستیم که علم نامتناهی را برای خدا اثبات کنیم بلکه فقط این که ناظم از علم و آگاهی برخوردار است و از طرف دیگر، هر صفت کمالیه‌ای که برای خدا ثابت شود، ذات الهی به نحوی است که هر کمال را باید به نحو نامتناهی واجد باشد که این، استدلال دیگری است؛ پس، اثبات نامتناهی بودن علم از راه برهان نظم نیست.

موجودات زنده و جهان با وجود مسئله‌ی شرّ باز می‌توانند حاکی از علم و آگاهی ناظم باشند؛ برای مثال، اگر ما کتاب علمی دقیقی را مشاهده کنیم، فصل‌های متعددی دارد که به طرز نیکو و ماهرانه‌ای نوشته شده است ولی در این کتاب، بنا به فرض، بعضی عبارت‌های نامفهوم وجود دارد. آیا باز ما از این امر دست می‌کشیم که این کتاب توسط مؤلف توانایی نگاشته شده است؟ هرگز. بنابراین، ما حتی اگر بنا به فرض به وجود شرور در جهان اعتراف کنیم، باز در مجموع، برهان نظم از وظیفه‌ای که بر عهده دارد به خوبی بر می‌آید.

۵- برهان نظم نمی‌تواند بعضی از نتایج کلامی - برای مثال مسیر آینده‌ی طبیعت و سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها و نیز زندگی بعد از مرگ - را اثبات کند. در پاسخ باز باید گفت: این اشکال ناشی از عدم شناخت توانایی برهان نظم است. برهان نظم وظیفه‌ی خاصی به عهده دارد که از انجام آن به خوبی بر می‌آید و لازم نیست که برهان نظم خصوصیات زندگی بعد از مرگ را به اثبات برساند و چون این مسائل را اثبات نمی‌کند، پس نتیجه بگیریم که برهان نظم برهانی نارساست.^۱

۱- جی. ال. مکی، یکی از منتقدان معاصر در کتاب معجزه‌ی خداگرایی، بخشی از اشکالات هیوم بر برهان نظم را ارائه کرده است که مختصراً به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

الف) با برهان نظم نمی‌توان خدای واحد را اثبات کرد؛ زیرا حداکثر نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود این است که هر موردی از نظم، ناشی از فعالیت یک ناظم و طراح هوشمندی است و دیگر اثبات نمی‌کند که همه‌ی موارد صرفاً فعل یک ناظم است. در جواب این اشکال مطرح می‌کنیم که ما با برهان نظم فقط می‌خواهیم علم و آگاهی را در ناظم اثبات کنیم نه چیز دیگری را. وحدت ناظم را می‌توان با برهان دیگری به اثبات رساند یا در یک مرحله بنا به فرض، ناظم‌های متعدد را، و در مرحله بعد اثبات کنیم که این ناظم‌های متعدد که خود از مصادیق نظم‌اند، از یک ناظم الهی سرچشمه گرفته‌اند؛ بنابراین، این اشکال نقضی به برهان نظم نیست و ما انتظار نداریم که همه‌ی ویژگی‌ها و خصایص ناظم الهی را با برهان نظم اثبات کنیم.

ب) هیوم اشکال دیگری بدین صورت مطرح کرده است: اگر به فرض این جهان محصول کاملی باشد، باز هم نامعلوم و غیر یقینی است که همه خوبی‌های آن اثر را بتوان به حق به سازنده‌ی آن نسبت داد؛ اگر ما یک کشتی را بررسی کنیم، البته اندیشه‌ی عالی و بلندی درباره‌ی هوشمندی سازنده‌ی چنین ماشین پیچیده و سودمند و زیبایی پیدا خواهیم کرد اما وقتی دانستیم که آن مکانیک کودنی است که به دیگران تاسی کرده و از صنعتی تقلید کرده که طی ادوار و اعصار متوالی پس از آزمایش‌ها، اشتباهات، تصحیح‌ها، سنجش‌ها و گفت‌وگوها، به تدریج اصلاح شده و پیشرفت کرده است، آیا باز نسبت به او این احساس را خواهیم داشت.

پیش از آن که نظام موجود رقم زده شود، ممکن است عوالم بسیار در سراسر ازل سرهم‌بندی شده باشند و پیشرفت و بهبود آهسته‌ی امر مداوم در طی ادوار و اعصار نامتناهی صنعت ساخت جهان را پیش برده باشد. در چنین مسائلی چه کسی می‌تواند تعیین کند که حقیقت چیست و حتی چه کسی می‌تواند حدس بزند که در میان بسی فرض‌ها که ممکن است پیشنهاد یا تصور شود، کدام فرض بیش‌تر احتمال وقوع دارد؟*

در جواب هیوم می‌توان گفت: وظیفه‌ی برهان نظم این است که اثبات کنیم ناظم این جهان دارای علم و آگاهی است و همان‌طور که از ضمن سخنان هیوم بر می‌آید، برهان نظم این مقدار را می‌تواند اثبات کند.

گفت‌وگو

هر یک از گزاره‌های زیر به کدام یک از انتقادات هیوم پرداخته است؟ توضیح دهید.

۱- فرضیه‌های بدیل گوناگونی، ممکن است فرضیه‌ی توحیدی را تضعیف کنند.

۲- این فرضیه نمی‌تواند ویژگی‌های خاصی را در مورد جهان یا زندگی بشر مشخص کند.

۳- جهان واقع که تلفیقی از صفات متضاد است، منکر صفات اخلاقی ناظم الهی است.

۴- ذهن الهی را که آن فرضیه فرض می‌گیرد، حداقل به اندازه‌ی نظم در جهان به تبیین نیاز دارد و این فرضیه تبیین رضایت‌بخشی از آن ارائه نمی‌کند.

۵- تشبیه و تمثیل بین جهان طبیعی و مصنوعات بشری آن‌قدر کافی نیست که خداگرایی توحیدی را تبیین معتبری برای نظم طبیعی بسازد.

۲- انتقادات کانت به برهان نظم

کانت در کتاب «نقد عقل نظری» سه اشکال به برهان نظم وارد می‌کند که عبارت‌اند از:

الف) برهان نظم فقط می‌تواند امکان و حدوث صورت جهان را اثبات کند نه ماده‌ی جهان را و برای اثبات امکان ماده‌ی جهان لازم است که دوباره اثبات شود که همه اشیای جهان در ذاتشان عاجز از ایجاد این نظم و هماهنگی‌اند یا این که اثبات شود که آن‌ها هم به لحاظ جوهر خود معلول علت متعالیه‌اند که این امر نیازمند دلیل دیگری غیر از این برهان است؛ یعنی، نیازمند برهان جهان‌شناختی است.

→ و اما این نکته که این ناظم چگونه این علم و آگاهی را به‌دست آورده، بحث دیگری است که باید جدای از برهان نظم مورد بحث و گفت‌وگو قرار گیرد. آیا تغییر و تبدل در ناظم الهی رواست یا نه؟ آیا نقص و فقر در او رواست یا نه؟ این‌ها مسائلی است که باید جداگانه مورد بحث قرار گیرد. اما اجمالاً اشاره می‌کنم که چون ناظم این جهان نمی‌تواند مادی باشد و باید از خصایص ماده‌ی میرا باشد، پس تغییر و نقص در او نیست و چون زمانمند نیست، نمی‌تواند کمالی را در طول زمان به‌دست آورد و اگر ناقص باشد، ممکن الوجود است که خود احتیاج به واجب‌الوجود دارد که در آن صورت، او مخلوق موجودی برتر خواهد شد و در واقع، ناظم و طراح اصلی آن موجود برتر خواهد بود نه موجود ناقص و متغیر.

*- پاپکین و استرول، همان، ص ۲۱۷

ب) این برهان نظم حداکثر می‌تواند وجود معمار جهان را اثبات کند نه خالق جهان را. ناظم به دلیل قابلیت‌هایی که مصالح دارد می‌تواند صورتی را به جهان بدهد، در صورتی که ما می‌خواهیم وجود موجود قائم بالذات را اثبات کنیم و اگر بخواهیم امکان ماده‌ی جهان را اثبات کنیم، باید به اصل علیت متوسل شویم که در این برهان می‌خواستیم از آن پرهیز کنیم.

پ) چون تجربه‌ی ما محدود است، پس این برهان به جهت تناسب بین علت و معلول ما را منتهی به این امر می‌کند که خدای صورت‌دهنده عالم واجد عقل زیادی است نه این که عقل نامتناهی دارد.^۱

پاسخ به اشکالات کانت: اشکال عمده به کانت این است که او فکر می‌کند باید با برهان نظم تمام صفات خدا را اثبات کرد، در صورتی که ما از هر برهانی انتظار خاصی داریم؛ با یک استدلال، اثبات خالق بودن خدا و با استدلال دیگر، اثبات نامتناهی بودن علم خدا و ... از برهان نظم فقط این انتظار را داریم که ثابت کند مبدأ جهان با شعور است؛ یعنی، دارای علم و حکمت است و نه مانند ماده‌ی بی‌شعور که عاری از علم و حکمت است و نمی‌تواند این ماده‌ی عاری از علم و حکمت پدیدآورنده‌ی این همه نظم و پیچیدگی‌های شگفت‌آور است.

پس با این برهان نمی‌خواهیم عقل و حکمت نامتناهی خدا را ثابت کنیم تا اشکال شود که این برهان عاجز از اثبات آن است؛ زیرا نامتناهی بودن علم خدا مسئله‌ی دیگری است که با استدلال دیگری اثبات می‌شود؛ پس، هدف برهان نظم این است که ما را به مرز ماورای طبیعت بکشاند و برهان نظم توانا از برآوردن این هدف است و براین اساس مبتنی بر هیچ برهانی نیست؛ از این رو، از انتقادات مذکور نتیجه می‌گیریم که اگر از اول توانایی و محدودده‌ی برهان نظم روشن می‌شد، دیگر این همه انتقادات وارد نبود؛ بنابراین، ما می‌توانیم از نظم و پیچیدگی‌های جهان خلقت به علم و آگاهی مبدأ بی‌بیریم و به تعبیری از عالم ماده فراتر برویم و در نهایت، به ناظمی حکیم و علیم که همان خداست، برسیم.^۲

۳- اشکال برخاسته از نظریه‌ی داروین

آیا نظریه‌ی تکاملی داروین جایگزینی برای تبیین توحیدی برهان نظم است؟ مطابق این نظریه، ساختارهای موجودات زنده‌ی امروزی، بر اثر یک فرایند طبیعی محض از

۱- Kant, Critique of Pure Reason, P.189

۲- یوسف کرم، همان، ص ۸۲

۳- محمد محمدرضایی، جستارهایی در کلام جدید، ص ۲۶

موجودات ساده‌تر ناشی شده‌اند. در این نظریه، همان‌طور که از زمان داروین مطرح شده است، دو عامل نقش اساسی دارند :

۱- جهش‌ها (موتاسیون‌ها)

۲- ازدیاد نسل.

یک جهش یا موتاسیون هنگامی اتفاق می‌افتد که بچه از والدینش چنان متفاوت باشد که بتواند این دگرگونی را به نسل‌های بعد انتقال دهد و آن‌ها هم به نسل‌های بعد و ... اگر ما به گذشته برگردیم و اجداد سگ را بررسی کنیم، به سگ‌هایی بر می‌خوریم که گوش‌های آن‌ها رو به جلو نبوده است. اکنون فرض می‌کنیم که جهشی اتفاق افتاده است؛ بدین صورت که یک گوش مقداری از حد متعارف جلوتر آمده است. حال اگر بپذیریم که موجودات بیش از ظرفیت محیط تولیدمثل می‌کنند، در این صورت برای ذخیره‌ی غذای موجود، رقابت شدیدی در می‌گیرد و بنابراین، هر نوع موجودی که در تأمین غذا از هم‌نوعان خود قوی‌تر باشد یا دیگر موجودات نتوانند او را شکار کنند، برای ادامه‌ی حیات شانس بیشتری دارد و خصوصیات خود را به نسل خود منتقل می‌کند؛ بدین ترتیب، در شماری از نسل‌های بعد، سگ‌هایی که گوش‌های آن‌ها رو به جلوست، می‌توانند جایگزین سگ‌های دیگر شوند و فقط آن‌ها باقی می‌مانند. از آن‌جا که جهش‌ها (موتاسیون‌ها) گاه به گاه رخ می‌دهند و از آن‌جا که بعضی از آن‌ها سودمندند، ما مجموعه‌ای از عوامل طبیعی محض خواهیم داشت که با عملکرد آن‌ها، جهان زنده، مدام در جهت سازگاری بیش‌تر و بیش‌تر متحول می‌شود.^۱

نظریه‌ی داروین نمی‌تواند تبیین کاملی از وجود نظام غایی در جهان ارائه دهد بلکه صرفاً بیانگر این است که چگونه بعضی از موجودات یعنی موجودات زنده پیچیده‌تر از بعضی دیگر، یعنی موجودات زنده‌ی ساده‌تر، حاصل شده‌اند و درباره‌ی منشأ ساده‌ترین موجودات چیزی نمی‌گوید؛ بنابراین به تنهایی نمی‌تواند جای‌گزین تبیین توحیدی بشود.

مسئله‌ی دیگر این است که آیا مسائل و نظریات علمی موضع فلسفی خاصی را القا می‌کنند یا آن‌ها نسبت به مسائل فلسفی بی‌طرف‌اند.

در جواب می‌توان گفت : دانشمندان فقط رابطه و تأثیر بین دو پدیده‌ی تجربه‌پذیر را می‌توانند مورد بحث قرار دهند و در حوزه‌ی ورای حوزه‌ی تجربه به علت تجربه‌ناپذیر بودن به عنوان دانشمندان حق اظهار نظر ندارند؛ برای مثال، در مورد همین نظریه‌ی داروین، نهایت چیزی که دانشمندان می‌توانند بگویند (البته در صورت صحت نظریه‌ی داروین، و حال آن‌که شواهد مخالف نظریه‌ی داروین

بسیار است و کم کم زیست‌شناسان از آن روی بر می‌تابند) این است که ما مشاهده می‌کنیم که موجودات زنده‌ی پیچیده‌تر، از موجودات زنده‌ی ساده‌تر به وجود آمده‌اند. بدون این که بگویند تنها توجیه و تبیین همین است.

اگر دانشمندان و هر کس دیگری بگوید تنها توجیه و تبیین به وجود آمدن موجودات زنده‌ی پیچیده‌تر همین است یا این فرضیه بهترین فرضیه است، یک نظریه و دیدگاه فلسفی را بیان کرده‌اند که از حوزه‌ی علوم تجربی خارج شده است؛ یعنی این که اعتقاد دارد که فقط جهان قابل تصور همین حوزه‌ی تجربه است و هیچ عامل دیگر، غیر تجربی دخیل در این مسئله نیست و این مسئله‌ای نیست که بتوان به سهولت از نظریه‌ی داروین یا هر نظریه‌ی علمی دیگر استخراج کرد پس، نظریه‌ی داروین در مورد اثبات و انکار حوزه‌ی غیر تجربی حق اظهار نظر ندارد و این که این روند تکامل به ناظم نیاز دارد یا نه، امر دیگری است که باید جداگانه مورد بحث قرار داد و نیز در صورت صحت نظریه‌ی داروین، این نظریه مبطل نظریه‌ی ناظم الهی نیست.

طرفداران نظریه‌ی ناظم الهی تاکنون عقیده داشتند که ناظم الهی طرح‌های آنی و کوتاه مدت را اجرا می‌کند، حال می‌توانند بگویند که ناظم الهی برای خلق جهان و موجودات پیچیده‌تر طرح بلند مدتی را برگزیده است و این طور نیست که با کم و زیاد شدن زمان اصل نیاز به ناظم از بین برود، برای مثال، اگر یک طرح و پروژه‌ی ساختمانی و یک دایرة المعارف بزرگ در مدت کوتاهی نوشته شود، بگوئیم به طراح و نویسنده نیاز دارد ولی اگر بیش از سال‌های متعارف طول بکشد، بگوئیم دیگر به طراح و نویسنده نیازی ندارد؛ پس، کم و زیاد شدن زمان، اصل نیاز به وجود ناظم را برطرف نمی‌سازد.

باز از این نظریه فراتر برویم و مانند فرضیه‌ی فیلسوف یونان باستان اپیکوروس بگوئیم که علت حوادث و موجودات منظم در عالم چیزی جز حرکات کورکورانه و بی‌اراده‌ی اتم‌های صلب و مادی نیست که در فضا در حرکت‌اند و تصادفاً بدون طرح و نقشه یا دلیلی به یکدیگر برخورد می‌کنند و چنین پدیده‌های منظمی را شکل می‌دهند یا فرضیه‌هایی شبیه این.

در جواب می‌گوئیم آری این یک فرضیه است ولی فرضیه‌ای است که هیچ عقل سلیمی آن را نمی‌پذیرد و برای توجیه پدیده‌ها، صرف ارائه‌ی فرضیه، هر چند سست و بی‌بنیان، کافی نیست بلکه باید از استحکام و اقناع عقلی نیز برخوردار باشد.

بنابراین، در نهایت نتیجه می‌گیریم که بهترین فرضیه برای تبیین نظم عالم نیاز به ناظم الهی است که با دست توانای خود این چنین آن‌ها را تدبیر کرده است.

پرسش‌ها

- ۱- براساس اصل «سنخیت علت و معلول» چگونه می‌توان از نظم به ناظم الهی پی برد؟
- ۲- به چه دلیل نمی‌توان علت این همه نظم و شگفتی در طبیعت را به اتم‌های مادی نسبت داد؟
- ۳- فرضیه‌های رقیب ناظم الهی را بیان کنید، سپس مورد نقد قرار دهید.
- ۴- انتظار ما از برهان نظم چیست؟ آن را بیان کنید.
- ۵- آیا برهان نظم می‌تواند عقل نامتناهی ناظم را اثبات کند؟ توضیح دهید.
- ۶- اشکالات نظریه‌ی داروین را بیان کنید.
- ۷- اصولاً آیا نظریات و فرضیه‌های علمی می‌توانند در مورد امور ماورای تجربی به اظهار نظر بپردازند؟ توضیح دهید.

فعالیت خارج از کلاس

- با مراجعه به راهنمای برنامه‌ی درسی تعلیم و تربیت دینی (بخش ویژه‌ی دوره‌ی پیش‌دانشگاهی) و بخش اول کتاب معارف اسلامی (خدای جهان و جهان) دوره‌ی مذکور، پاسخ این پرسش‌ها را بیابید.
- ۱- آموزش کدام یک از برهان‌ها مورد نظر بوده است؟
 - ۲- هدف از آموزش این برهان‌ها چه بوده است؟
 - ۳- آیا نحوه‌ی طرح آن‌ها، می‌تواند اهداف مطلوب و مورد نظر را تحقق بخشد؟

برهان فطرت (۱) — خداشناسی فطری

- اهداف رفتاری: در پایان این درس، از دانشجو انتظار می‌رود:
- ۱- خداشناسی فطری را با تکیه بر مستندات نقلی و عقلی اثبات کند.
 - ۲- امور فطری و غیرفطری را از هم باز شناسد.
 - ۳- راه‌های شکوفایی فطرت را تبیین کند.
 - ۴- ویژگی‌های امور فطری را برشمارد.

خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی «فصلت»، آیه‌ی ۵۳ می‌فرماید:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمُ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۱؛

به‌زودی نشانه‌های خود را در افق‌های [گوناگون] و در دل‌هایشان پَرِشان

خواهیم نمود تا برایشان روشن شود که او خود حق است.

خداوند متعال در این آیه دو راه بر اثبات وجود خویش ارائه کرده است: اول، سیر در آفاق و

دوم، سیر در انفس.

برهان امکان و وجوب و برهان نظم که در درس‌های قبل برای اثبات وجود خدا تبیین شد،

مصادیقی از همان راه سیر در آفاق‌اند؛ چرا که در این دو برهان از راه مشاهده‌ی مخلوقات و تدبیر در

حدوث و امکان و نظم پدیده‌ها به وجود خالق و مدبر دانا و توانا استدلال می‌شود. در این درس برآنیم

که بدانیم:

— راه انفس چیست و چگونه راهی است؟

— آیا ودیعه‌ای الهی در درون انسان وجود دارد که بتواند وجود خدا را اثبات کند؟

— مستندات عقلی و نقلی این راه چیست؟

۱- فصلت (۴۱)، آیه‌ی ۵۳

راه انفس یا فطرت

هنگامی که انسان در خود تأمل می کند، می یابد که شناخت قبلی بی واسطه نسبت به خدا دارد و در برابر چنین خدایی که کمال مطلق است، سر به تعظیم فرود می آورد. این راه را راه انفس یا راه فطرت می نامند.

قرآن می فرماید :

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیش تر مردم نمی دانند.»

امام علی - علیه السلام - نیز در کلماتی به راه فطرت اشاره می فرماید :

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائُهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ. وَيُثِرُوا لَهُمْ دِفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱

پس رسولانش را در میانشان گمارد و پیامبرانش را پیایی فرستاد تا از آنان بخواهند حق میثاق فطرت را بگذارند و نعمتی را که فراموش شان شده به یادشان آرند و با رساندن حکم خدای جای عذری برایشان نگذارند و گنجینه های خرد را برایشان بگشایند.»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِ عِبَادَهُ حَمْدَهُ، وَفَاطِرِهِمْ عَلَى مَعْرِفَةِ رَبِوَيْتِهِ»^۲

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که حمد خود را به بندگان الهام کرده است و سرشت آن ها را با معرفت ربوبیت خویش خلق کرده است.»

«ان افصل ما توسل به المتوسلون الى الله سبحانه وتعالى الايمان به و برسوله و

الجهاد في سبيله، فانه ذروة الاسلام، و كلمة الاخلاص، فانها الفطرة...»^۳

همانا، بهترین چیز که نزدیکی خواهان به خدای سبحان بدان توسل می جویند ایمان به خدا، پیامبر و جهاد در راه خداست که موجب بلندی کلمه ی مسلمانی و یکتا

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱۰

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۵

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱

دانستن پروردگار که مقتضای فطرت انسانی بوده، است.»

«اللهم خلقت القلوب على ارادتك، و فطرت العقول على معرفتك؛^۱

خدایا، قلب‌ها را با ارادت و محبت خود خلق کرده‌ای و عقل‌ها را با معرفت

خود سرشته‌ای.»

«فأني ولدتُ على الفطرة؛^۲

من بر فطرت مسلمانی زاده شده‌ام.»

از بیانات قرآن و امام علی – علیه‌السلام – به خوبی برمی‌آید که خداوند انسان را بر فطرت خداشناسی و خداجویی خلق کرده است. در این جا پیش از هر چیز باید معنای فطرت روشن شود.

معنای فطرت: ماده‌ی فطر در اصل به معنای آغاز و شروع است و به همین دلیل به معنای خلق نیز به کار می‌رود، چون خلق چیزی، به معنای ایجاد آن چیز، آغاز و شروع وجود و تحقق آن شیء است.

ابن عباس می‌گوید: «در معنای آیه‌ی شریفه‌ی «الحمد لله فاطر السماوات و الارض»، حیران بودم و معنای فاطر را در نمی‌یافتم تا این که دو نفر، که بر سر چاهی نزاع داشتند نزد من آمدند و یکی از آن دو گفت: «أنا فطرتها»؛ یعنی من پیش از همه و برای نخستین بار حفر چاه را آغاز کردم ...^۳ بنابراین، فطر به معنای آغاز و ابتداءست و فطرت، به معنای حالت خاصی از شروع و آغاز است؛ یعنی، نوعی از آفرینش است. اموری را می‌توان فطری دانست که آفرینش موجود، اقتضای آن‌ها را دارد. امری را که آفرینش موجود، اقتضای آن را داشته باشد، دارای سه ویژگی است:

۱- امور فطری در همه‌ی افراد آن نوع یافت می‌شود، هر چند کیفیت آن از نظر شدت و ضعف متفاوت باشد.

۲- امور فطری همواره در طول تاریخ، ثابت است چنان نیست که در برهه‌ای از تاریخ اقتضای خاصی داشته باشد و در برهه‌ی دیگر اقتضایی دیگر. چنان‌چه قرآن می‌فرماید:

«فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ؛^۴

۳- امور فطری از آن حیث که فطری و مقتضای آفرینش موجود است، به تعلیم و تعلم نیاز ندارد، هر چند تقویت و یادآوری و جهت‌دادن آن‌ها بی‌نیاز از آموزش نیست.

فطریات انسان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۷

۱- بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۴۰۳، ح ۳۴

۴- روم (۳۰): آیه‌ی ۳۰

۳- معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۵۱۰

۱- شناخت‌های فطری که هر انسانی بدون نیاز به آموزش، از آن‌ها برخوردار است.

۲- میل‌ها و گرایش‌های فطری که مقتضای آفرینش هر فردی است.

بنابراین، اگر نوعی شناخت خدا برای هر فردی ثابت باشد که به آموزش و فراگیری نیازی نداشته باشد، می‌توان آن را «خداشناسی فطری» نامید و اگر نوعی گرایش به سوی خدا و پرستش او در هر انسانی یافت شود، می‌توان آن را «خداپرستی فطری» نامید؛ اما نه خداشناسی و نه خداپرستی، آن‌گونه آگاهانه نیست که افراد عادی از تلاش عقلانی برای شناخت خدای متعال یا از تذکر پیامبران بی‌نیاز باشند.

فطری بودن خداشناسی

برای فطری بودن خداشناسی، هم دلیل نقلی ارائه شده و هم دلیل عقلی و فلسفی که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

دلیل نقلی بر فطری بودن خداشناسی

از آیات و روایات به خوبی برمی‌آید که خداشناسی، فطری است؛ ما قبلاً شناخت و معرفتی نسبت به خداوند داشته‌ایم ولی آن را فراموش کرده‌ایم و انبیای الهی آمده‌اند تا ما را به تأمل در آفاق و انفس دعوت کنند که به این شناخت فطری آگاهی پیدا کنیم؛ به تعبیری، انبیای الهی نیامده‌اند، بگویند که «ای مردم، بدانید که خدا وجود دارد». بلکه آمده‌اند، بگویند «ای مردم، بدانید که می‌دانید خدا وجود دارد». چنان‌چه قرآن می‌فرماید: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»^۱ پس تذکرده که تو تنها تذکردهنده‌ای. هم‌چنین به تعبیر امام علی - علیه السلام - : «لَيْسَتْ أَدْوَاهُ مِثْلَ فِطْرَتِهِ...»^۲.

هنگامی که از امیرمؤمنان علی - علیه السلام - سؤال می‌شود که «آیا پروردگارت را هنگام پرستش دیده‌ای؟»، می‌فرماید: «ما كنت أعبد رباً لم أره؛ من عبادت نمی‌کنم پروردگاری را که ندیده‌ام». و هنگامی که می‌پرسند: «او را چگونه دیده‌ای؟» می‌فرماید: «لا تدركه العيون في مشاهدة الابصار ولكن رآته القلوب بحقائق الايمان»^۳ چشم‌ها و دیدگان، هنگام نظر افکندن او را درک نکنند بلکه دل‌ها و قلب‌ها با حقایق ایمان او را می‌بینند.

از بیانات فوق به خوبی برمی‌آید که معرفت و شناخت خدا با سرشت انسان عجین شده است و امام علی - علیه السلام - در روایت فوق می‌فرماید: «من خدا را رؤیت قلبی می‌کنم». یعنی، با

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱

۱- غاشیه (۸۸): آیه‌ی ۲۱

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۹۸: نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۹

حقیقت ایمان خدا را می بینند. حال جای این سؤال است که چه زمانی انسان به این شناخت و رؤیت نایل شده است. آیا شناخت و رؤیت خدا اختصاص به برخی انسان ها دارد یا همه ی انسان ها از چنین معرفتی برخوردارند؟

آیه ی میثاق در قرآن بر آن است که زمانی پروردگار از پشت بنی آدم فرزندان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: «آیا پروردگارتان نیستیم؟» گفتند: «چرا گواهی دادیم تا مبدا روز قیامت بگویید ما از این امر غافل بودیم.»

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.﴾^۱

بنابراین، از این آیه به خوبی استنباط می شود که گفت و گویی میان خدا و همه ی انسان ها صورت گرفته که در آن، همه ی انسان ها در برابر خدا قرار گرفته و با او در گفت و گو بوده اند و در این گفت و گو همه ی آنان به خداوندی خدا و این که او پروردگار هستی است، اعتراف کرده و شهادت داده اند تا بهانه ای برای آنان در روز قیامت نباشد.

در روایتی درباره ی میثاق از امام صادق - علیه السلام - آمده است:

«ثبتت المعرفة في قلوبهم و نسوا الموقف، و سذكرونه يوماً ولولاً ذلك، لم يدر أحدٌ من خالقه و لا من رازقه؛^۲

شناخت خدا در قلب ها ثابت ماند، آنان موقف میثاق را فراموش کردند و روزی به یادشان خواهد آمد و اگر این مسئله نبود، کسی نمی دانست آفریننده و روزی رسانش کیست.»

هم چنین، امام صادق - علیه السلام - درباره ی معرفت قلبی می فرماید:

«كان ذلك معاينة الله فأنساهم المعاينة و أثبت الاقرار في صدورهم...»^۳

این مطلب [که در آیه ی میثاق آمده است] معاینه ی خدا بود. پس از آن، خداوند

معاینه را از یاد آنان برد و اقرار را در قلب هایشان ثابت و استوار ساخت.»

از تعبیر دیگر امام علی - علیه السلام - بر می آید که معرفت خدا با سرشت انسان عجین شده است؛ بنابراین، از آغاز خلقت انسان، چنین معرفتی ملازم انسان بوده است. چنان چه می فرماید:

۲- برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۳۷۶

۱- اعراف (۷): آیه ی ۱۷۲

۳- همان، ص ۴۳۸

«اللهم ... فطرت العقول علی معرفتک»^۱ یا می فرماید : «فاطرهم علی معرفة ربوبيته»^۲.

بنابراین، ویژگی‌های معرفت فطری خدا چنین است :

۱- سابقه‌ی معرفت فطری به پیش از جهان کنونی بر می‌گردد؛ یعنی، «عالم ذر» که خدا از انسان‌ها عهد و پیمان گرفته است.

۲- در ابتدا شناخت خدا در نهایت شدت بوده است؛ به طوری که از آن به مشاهده و معاینه تعبیر شده است.

۳- انسان موقف این میثاق و شدت این شناخت را فراموش کرده است؛ اما اصل معرفت خدا و اقرار به آن در جان و روح آدمی باقی است و در همین جهان با درجات متفاوت به یاد انسان می‌آید و حتی ممکن است عین آن و در نهایت وضوح به یاد بیاید.

از امام صادق - علیه السلام - سؤال شد : «آیا مؤمنان در روز قیامت خدا را مشاهده خواهند کرد؟» امام - علیه السلام - فرمودند : «آری و پیش از روز قیامت هم او را مشاهده کرده‌اند.» سؤال شد : «در چه زمانی؟» امام فرمودند : «وقتی که به آنان گفته شد : "الست بربکم قالوا بلی."» آن‌گاه مدتی سکوت کرد و سپس فرمودند : «همانا مؤمنان در دنیا و قبل از قیامت نیز خدا را مشاهده می‌کنند. آیا الآن خدا را مشاهده نمی‌کنی؟ ... همانا مشاهده‌ی قلبی نظیر مشاهده با چشم نیست.»^۳
این بیان امام صادق - علیه السلام - همان بیان امام علی - علیه السلام - است که می‌فرماید :

«من پروردگاری را که ندیده‌ام، نمی‌پرستم؛ ولی با حقایق ایمان او را می‌بینم نه با

چشم محسوس.»^۴

۴- معرفت قلبی خدا، به گروه ویژه‌ای اختصاص ندارد بلکه خداوند متعال در موقف اولیه، خویش را به همه‌ی انسان‌ها شناسانده و از همه‌ی آنان در این باره اقرار گرفته است.

چنان‌چه امام علی - علیه السلام - نیز می‌فرماید :

«فطرت العقول علی معرفتک.»

پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - نیز در این باره می‌فرماید :

«کل مولود یولد علی الفطرة یعنی علی المعرفة بأن الله عزوجل خالقه فذلک قوله :

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۴۰۳، ح ۳۴ - ۲- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۵

۳- شیخ صدوق، توحید صدوق، ص ۱۱۷ - ۴- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۹؛ کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۹۷

”ولئن سألتهم من خلق السماوات و الارض و سخر الشمس و القمر ليقولن الله“^۱
 هر مولودی بر فطرت متولد می شود و مراد از فطرت، معرفت به این امر است که
 خدا خالق اوست؛ و این آیه نیز به همین مطلب اشاره دارد: ”اگر از آنان بپرسی که چه
 کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا.“
 به تعبیری می توان گفت که معرفت خدا با سرشت انسان عجین شده است.

بنابراین، همه ی انسان ها حتی فرزندان مشرکان نیز هنگام تولد، معرفت خدا را به همراه دارند و با
 فطرت الهی متولد می شوند؛ یعنی، اصل معرفت خدا را به همراه دارند و با فطرت الهی متولد می شوند؛
 به عبارتی، اصل معرفت خدا در روح و جان آدمی باقی است و به درجات مختلف در جهان کنونی به
 یاد انسان می آید و همه ی راه های عقلی خداشناسی در واقع تنبّه و یادآوری این رؤیت فطری خدا در
 موقف الست است.

راه های تذکر و یادآوری فطرت

راه های شکوفایی فطرت عبارت اند از:

۱- هنگام سختی و نیاز: انسان ها در مواقعی که از همه جا قطع امید می کنند، به خدا رو می آورند.
 قرآن در این باره می فرماید:

«وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهَهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَغْرَضْنَاهُمْ
 وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا.»^۲

در این مورد احادیثی نیز وجود دارد که برای نمونه به یکی از آن ها اشاره می کنیم:
 مردی به امام صادق - علیه السلام - عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا، مرا به
 سوی خدا راهنمایی کن که مجادله های زیاد مرا متحیر ساخته است.» امام - علیه السلام -
 فرمود: «ای بنده ی خدا، آیا سوار کشتی شده ای؟» گفت: «آری.» فرمود: «آیا اتفاق افتاده
 که کشتی شکسته شود و کشتی دیگری نباشد که تو را نجات دهد و شنا کردن ندانی که تو
 را بی نیاز کند؟» گفت: «بلی.» فرمود: «آیا در آن حال قلباً دریافته ای که چیزی هست که
 می تواند تو را از مهلکه نجات دهد؟» گفت: «آری.» فرمود: «آن چیز، همان خدایی است که
 بر نجات دادن قادر است در جایی که نجات دهنده ای نیست.»^۳

۲- توجه به مخلوقات و نظم حاکم بر آن ها، که از آن ها به عنوان آیات، نشانه ها و مذکرات یاد

۱- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳ ۲- اسراء (۷): آیه ۶۷ ۳- شیخ صدوق، توحید صدوق، ص ۳۳۱

می‌کنند. چنان‌چه قرآن می‌فرماید :

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِلَهِ كَيْفَ خُلِقَ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»^۱

آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده است؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ و به کوه‌ها که چگونه برپا داشته شده؟ پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای.»

۳- در احادیث، اهل بیت - علیهم السلام - و پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - راه حصول معرفت خدا معرفی شده است. امام علی - علیه السلام - در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»^۲ می‌فرمایند :

«نحن الاعراف الذی لا يعرف الله عزوجل الا بسبیل معرفتنا ... ان الله تبارک و تعالی لو شاء لعرف العباد نفسه و لكن جعلنا أبوابه و صراطه و سبيله و الوجه الذی يؤتی منه»^۳

منظور از اعراف، ما هستیم که خدای عزوجل از غیر ما (معرفت ما) شناخته نشود ... خدای تبارک و تعالی اگر می‌خواست خودش را [بی واسطه] به بندگان می‌شناساند، ولی ما را درها و صراط و راه خویش و وجه و جهتی که از آن به حضور او می‌رسند، قرار داد.»

تقریر عقلی بر فطری بودن خداشناسی

در این جا به یک تقریر عقلی اشاره می‌کنیم :

انسان چنان آفریده شده است که در اعماق قلبش یک رابطه‌ی وجودی با خدا دارد. اگر قلب و دل خود را درست بکاود و به اعماق قلب خود راه پیدا کند، این رابطه را می‌یابد و به تعبیری، خدا را شهود می‌کند؛ زیرا در فلسفه به اثبات رسیده است که معلولی که دارای مرتبه‌ای از تجرد است، درجه‌ای از علم حضوری نسبت به علت هستی بخش خود را خواهد داشت. از آن‌جا که خدا، علت‌العلل و خالق تمام مخلوقات از جمله نفس انسانی است؛ از این رو، نفس انسانی که دارای

۱- غاشیه (۸۸) : ۲۱-۱۷

۲- اعراف (۷) : ۴۶. به اعراف مردانی‌اند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می‌شناسند.

۳- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴

مرتبه‌ای از تجرد است، مرتبه‌ای از علم حضوری نسبت به خداوند را نیز دارد، هرچند این علم حضوری ناآگاهانه یا نیمه آگاهانه باشد و در اثر ضعیف بودن، قابل تفسیرهای مختلف و نادرست باشد؛ بنابراین، نفس انسانی، نسبت به علت حقیقی خود که خداوند است، علم حضوری دارد و می‌توان این امر را نوعی معرفت فطری به خدا دانست.^۱

در واقع، این تقریر می‌تواند توجیه فلسفی برای فطری بودن اعتقاد به خدا باشد یا به تعبیری، چنین اعتقادی با دلایل عقلی و فلسفی سازگاری دارد.

پرسش‌ها

- ۱- یک آیه و یک روایت که دلالت بر فطری بودن خداشناسی می‌کنند، بیان کنید.
- ۲- معنای فطرت را توضیح دهید.
- ۳- ویژگی‌های امور فطری را توضیح دهید.
- ۴- انسان‌ها چه هنگام معرفت فطری به خدا داشته‌اند؟
- ۵- راه‌هایی که موجب تذکر و یادآوری فطرت می‌شود، بیان کنید.
- ۶- یک دلیل عقلی بر فطری بودن خداشناسی بیان کنید.

فعالیت خارج از کلاس

با پی‌جویی در آیات قرآن کریم، عواملی را که سبب می‌شود فطرت خداشناسی انسان از مسیر طبیعی خود خارج شود، ارائه کنید.

۱- محمدحسین طباطبائی، نه‌ایة الحکمة، ص ۲۳۵، محمد محمدرضایی، خدا از نگاه امام علی (ع)، ص ۳۱